

هو العليم

# شرح حالات امير المؤمنين عليه السلام در روز بيستم ماه مبارك رمضان

حضرت علامه آية الله حاج سيد محمد حسين حسيني طهراني

## بسم الله الرحمن الرحيم

«در این روز دور خانه امیرالمؤمنین خیلی جمع شدند. خبر ضربت خوردن آن حضرت به اطراف و اکناف از کوفه رسیده و شیعیان شهرها و بلاد و قصبات به کوفه روی آور می‌شوند و همه یکسره دورخانه امیرالمؤمنین، و دو تقاضا دارند: یکی ملاقات امیرالمؤمنین، و دیگر کشتن ابن ملجم. فریاد می‌زنند: بدهید به دست ما، ما انتقام بگیریم!

و ابن ملجم به دستور امیرالمؤمنین در گوشه خانه بسته شده است و حضرت اجازه نداده‌اند او را بکشند و قصاص کنند؛ فرموده‌اند:

”ای حسن جان! اگر من از این ضربت رهایی یافتم و بهبود حاصل شد، خودم می‌دانم و او، اگر بخواهم قصاص می‌کنم و اگر بخواهم عفو می‌کنم، و البته عفو می‌کنم؛ و اگر از این ضربت به عالم آخرت رحلت کردم تو ولی دم من هستی، می‌خواهی قصاص کنی می‌خواهی عفو کنی، و خدا عفو کنندگان را دوست دارد.“<sup>۱</sup>

لذا در زمان حیات امیرالمؤمنین کسی جرأت ندارد ابن ملجم را بکشد؛ آن حضرت اجازه نداده. مردم هم جمع شدند فریاد می‌زنند که ابن ملجم را می‌خواهند. حضرت امام حسن علیه‌السلام درب را باز کرد و چندین مرتبه پیغام امیرالمؤمنین را به مردم رساند، و مردم فهمیدند که ابن ملجم تا زمانی که امیرالمؤمنین حیات دارد کشته نمی‌شود؛ ولی می‌خواهند ملاقات کنند.

درب خانه امیرالمؤمنین تا دیروز باز بود و مردم هر کس که می‌خواست آزادانه می‌آمد و حضرت را ملاقات می‌کرد، ولی از امروز صبح دیگر در بسته شد و حضرت اجازه ملاقات نمی‌دادند. حال حضرت ساعت به ساعت سنگین تر می‌شد و تحمل ملاقات نداشتند.

أصبغ بن نباته می‌گوید: با حارث همدانی و سُؤید بن غفلة و جماعتی دیگر از اصحاب دور خانه امیرالمؤمنین جمع بودیم و می‌خواستیم اجازه بگیریم و یک بار دیگر امیرالمؤمنین را ببینیم. (اینها از اصحاب بزرگ امیرالمؤمنین هستند؛ أصبغ بن نباته از شیعیان خالص و از روای احادیث و از فقها است.) یک مرتبه دیدیم صدای شیون از میان خانه امیرالمؤمنین بلند شد. مردمی که بیرون درب بودند آنها هم همه صدا به شیون و ناله بلند کرده بودند.

حضرت امام حسن علیه‌السلام درب را باز کرد، گفت: ”ای مردم متفرق شوید! پدرم حال

<sup>۱</sup> بحار الأنوار، ج ۴۲، ص ۲۰۷.

ملاقات ندارد و دیگر اجازه ملاقات ندارید، خدا شما را رحمت کند، متفرّق شوید.“ همه مردم رفتند ولی من نرفتم. یک ساعت درنگ کردم، صدای گریه و ناله بلند شد، من هم بلند گریه کرده بودم. حضرت امام حسن آمد گفت: ”ای اصْبَغ چرا نرفتی؟ مگر پدرم پیغام نداد که بروی؟“ گفتم: به خدا قسم پیام قدرت رفتن ندارد و جانم توانایی رفتن ندارد؛ تا امام خود را نبینم کجا بروم؟ حضرت امام حسن داخل شد و برگشت، فرمود: ”بیا!“

من وارد شدم دیدم امیرالمؤمنین را خوابانده‌اند و به بالش‌هایی تکیه داده‌اند و یک دستمال زردی بر سر آن حضرت پیچیده‌اند که رنگ آن حضرت از دستمال زردتر است. افتادم روی پاهای آن حضرت و می‌گریستم.

آقا فرمود: ”ای اصْبَغ برخیز، برخیز! چرا چنین می‌کنی؟! من راه بهشت در پیش دارم. چرا گریه می‌کنی؟!“

گفتم: می‌دانم - ای امام من - شما راه بهشت در پیش داری، من بر بدبختی خود و بر تنهایی خود و بر فراق شما گریه می‌کنم.

آقا رو کرد به من، فرمود: ”می‌خواهی لابد برای تو حدیثی بگویم؟“

عرض کردم که: برای همین جهت آمده‌ام که در این ساعت از شما یک حدیث بشنوم.

امیرالمؤمنین فرمود: در همان ساعت آخر حیات پیغمبر بود که من وارد شدم، پیغمبر فرمود: ای علی، برو در مسجد و اعلان کن: الصَّلَاةُ جَامِعَةٌ [تا] مردم جمع بشوند، و این سه مطلب را به مردم پیغام بده:

أَلَا مَنْ عَقَّ وَالِدِيهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ! أَلَا مَنْ أَبَقَ مِنْ مَوَالِيهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ! أَلَا مَنْ ظَلَمَ أَجِيرًا أَجْرَتَهُ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ!

”آگاه باشید ای مردم! کسی که پدر و مادر خود را عاق کند و آنها را ناراضی بدارد، لعنت خدا بر اوست! کسی که از دست مولای خود بگریزد لعنت خدا بر اوست! کسی که اجرت اجیری را ندهد، مزد او را ندهد، لعنت خدا بر اوست!“

من آمدم در میان مسجد و اعلان کردم: الصَّلَاةُ جَامِعَةٌ! مردم جمع شدند، رفتم بر بالای منبر و این پیغام پیغمبر را به مردم رساندم. یکی از بین جمعیت برخاست و گفت: یا علی! مقصود از این جملات چیست؟ شرحی برای ما بکن. من هیچ نگفتم. برگشتم خدمت رسول خدا، عرض کردم: یا رسول الله، جانم فدایت! من پیغام شما را به مردم رساندم ولی یکی از جمعیت برخاست و از من تقاضای شرح کرد

و چون از شما نپرسیده بودم چیزی نگفتم.

بعد امیرالمؤمنین رو می‌کند به اصبغ می‌گوید: ای اصبغ، دستت را بده! اصبغ دستش را می‌دهد. بعد گفتند: این انگشتت را بیاور. انگشت اصبغ را امیرالمؤمنین گرفتند و گفتند: همین طوری که من الان انگشت تو را گرفتم پیغمبر انگشت مرا گرفت و گفت:

”ای علی، من و تو دو پدر این امت هستیم، کسی که ما را عاق کند و نافرمانی کند از رحمت خدا دور است! ای علی، ما موالی این امت هستیم، کسی که از سنت ما بگریزد از رحمت خدا دور است! ای علی، ما اجیر این امت هستیم، کسی که مزد ما را ندهد به نافرمانی خدا، او از رحمت خدا دور است!“

این جملات را امیرالمؤمنین فرمودند و بعد بی‌هوش شدند. و زهر در بدن آن حضرت به اندازه‌ای اثر کرده بود که حضرت گاهی اوقات ران راستشان را بالا می‌آوردند می‌گذاشتند زمین، بعضی اوقات ران چپ؛ در همان حال بی‌هوشی.

من نشسته بودم باز امیرالمؤمنین به هوش آمدند، گفتند: ”ای اصبغ، نشسته‌ای؟!“  
گفتم: جانم فدایت، بلی.

گفتند: ”می‌خواهی یک روایت دیگر برایت بگویم؟“  
عرض کردم: بفرمایید.

امیرالمؤمنین فرمود: یکروی من خیلی اوقاتم تلخ بود (از شدائد و مصیبات این منافقین امت و کارشکنی‌ها و اینها) غم تمام وجود مرا گرفته بود و در کوچه باغ‌های مدینه می‌رفتم، پیغمبر به من برخورد کردند، گفتند: یا علی چرا این قدر غمگینی؟ تمام وجودت را غم گرفته! گفتم: یا رسول الله، مگر نمی‌دانی؟

پیغمبر فرمودند که: می‌خواهی حالا برایت یک حدیث بگویم از این غم بیرون بیایی و دیگر تو را غم نگیرد؟

عرض کردم: جُعِلْتُ فِدَاكَ بفرمایید.

پیغمبر فرمودند: ای علی! بدان که در اثر این زحمات و این لطمات و این مجاهدات، خداوند مقامی به تو در روز قیامت عنایت می‌کند که به کسی عنایت نکرده. منبری می‌گذارند در محشر به نام ”منبر الوسيلة“ و من در بالای آن منبر در پله هزارمین می‌نشینم و تو یک پله از من پایین‌تر می‌نشینی و لوای حمد را جبرائیل به دست من می‌دهد، من به دست تو می‌دهم. آن وقت یک پله پایین‌تر ”رضوان“

خازن بهشت، و یک پله پایین تر "مالک" خازن جهنم است، و بعد تمام خلائق من الأولین و الآخرين از سَعدا و أشقیاء و حتی از اولیاء خدا و صالحین و پیغمبران هم روی این درجات منبر قرار می گیرند، و تمام امت ها در صحرای محشر.

"رضوان" خازن بهشت که یک درجه از تو پایین تر نشسته رو می کند به تمام اهل محشر می گوید: ای اهل محشر! اگر مرا می شناسید که می شناسید، اگر نه من خودم را معرفی می کنم، من خازن بهشتم! خداوند کلیدهای بهشت را که در دست من است امر کرده است به پیغمبر آخر الزمان برسانم، من به پیغمبر رساندم، پیغمبر فرمود: بینداز در دامان علی.

بعد "مالک" خازن جهنم (مالک جهنم) می گوید: ای اهل محشر! هر که مرا می شناسد می شناسد، اگر نمی شناسد من خودم را معرفی می کنم، من مالک [خازن] جهنم هستم! خداوند علیّ اعلیّ مرا امر کرده که کلیدهای جهنم را به پیغمبر آخر الزمان بدهم، به آن حضرت دادم، آن حضرت به من امر فرمود که بینداز در دامان علی.

یا علی! در روز قیامت کلیدهای بهشت و جهنم در دامن تو انداخته می شود، و جهنم و بهشت بر اساس این میزان عدل و انصاف و ولایت و محبت تو قسمت می شود. هر کس به مقام تو نزدیک است به بهشت، و هر کس دور است اهل جهنم است. و این میزانی است که خداوند علیّ اعلیّ به تو عنایت کرده [است].

آن وقت یا علی من بر می خیزم، تو هم بر می خیزی، من دست می زنم به [دامن] عرش پروردگار، (به عرش رحمت) تو دست می زنی به کمر بند من، اهل بیت تو دست می زنند به کمر بند تو، و شیعیان همه دست می زنند به کمر بند اهل بیت.

عرض کردم: یا رسول الله! آن وقت همه به بهشت می روند؟!

سه مرتبه پیغمبر فرمود: "إی و ربُّ الکعبة!" بله، آن وقت همه به بهشت می روند. "تمام این جمعیت و شیعیان و محبتین که دست زده اند به دامان اهل بیت، و اهل بیت به دامن تو، و تو به کمر من، و من به دستگاه رحمت پروردگار و عرش خدا، همه به بهشت می روند به لطف خدا. این آخرین جمل امیرالمؤمنین از حدیثی بود که برای من بیان فرمود.<sup>۱</sup>

باز امیرالمؤمنین بی هوش شد؛ چند لحظه ای دیگر چشمان خود را باز کرد. حضرت امام حسن

<sup>۱</sup> بحار الأنوار، ج ۴۰، ص ۴۴.

علیه‌السلام یک کاسه‌شیری برای امیرالمؤمنین آورده بود، حضرت گرفتند و دست مبارکشان می‌لرزید؛ یک جرعه خوردند بعد به حضرت امام حسن فرمودند:

”این شیر را ببر برای اسیر خود، این اسیر است در دست شما، با اسیر خود به رفق و مدارا رفتار کنید، بر من یک ضربت زده فقط می‌توانید بر او یک ضربت بزنید، مبادا او را مثله کنید (گوش و دست و چشم و پا و زبان او را ببرید)، مبادا او را آتش بزنید. شنیدم از حبیب خود پیغمبر که می‌فرمود: خدا مثله را مکروه دارد و مبغوض دارد ولو نسبت به سگ گزنده‌ای. ای حسن! از آنچه می‌خوری به آن بخوران، و از آنچه می‌آشامی به او بیاشام.“ حضرت امام حسن عرض می‌کند: پدرجان! این ملعون، آشقی‌الآخرین، تو راکشت و تمام مؤمنین را مصیبت زده کرد، و خانه‌های کوفه را یتیم کرد، و بچه‌های یتیم و زنان بیوه را در بدر و گرسنه کرد، و لباس سیاه و ماتم در بر ما کرد، و تودائماً بر او سفارش می‌کنی؟! ”

حضرت فرمود:

”ای حسن جانم! مگر نمی‌دانی ما خاندان رحمتیم؟! ما بر همان اساس عدلیم و نباید از آن تجاوز کنیم.“

سیدالشهداء علیه‌السلام که مانند ابر بهاری گریه می‌کرد و چشمانش از شدت گریه مجروح شده بود، اشک‌های آنحضرت بر صورت امیرالمؤمنین ریخت؛ آقا چشم‌های خود را باز کرد، فرمود:

”ای حسین! به حق من بر تو گریه نکن، الآن در آسمان بودم دیدم گریه تو ملائکه را به گریه درآورده!“

آن وقت امام حسین را در آغوش کشید و فرمود:

”بزودی می‌بینیم که این امت کینه‌های دیرینه را از شما بگیرند و زیر شمشیر ستم شما را قطعه قطعه کنند، بر شما باد به صبر و استقامت!“

«وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيُّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ. إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ.»<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup> بحارالأنوار، ج ۴۲، ص ۲۵۶.

<sup>۲</sup> بحارالأنوار، ج ۴۲، ص ۲۹۰؛ نرم‌افزار کیمیای سعادت، متن سخنرانی‌های علامه طهرانی، ص ۵۸۹